

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی و ارتباط معنایی آن با فطرت، عشق و امانت الهی

صبا فدوی^۱

دکتر فرزاد عباسی^۲

چکیده

در تاریخ تصوف و عرفان اسلامی یکی از مهم‌ترین مسائل نظری که تأثیر بسزایی بر اندیشه عرفا داشته، مسئله میثاق یا عهد الست (اعراف/۱۷۲) است، و با ورود این مفهوم در آثار بزرگان عرفان اسلامی، سیر معنایی آن، که محدود به شکل ظاهری‌اش در صدر اسلام بود، تغییر یافت و با عشق ازلی درهم آمیخت و مکتبی به نام مکتب عشق بر اساس همین عهد شکل گرفت؛ که حافظ شیرازی با جادوی شعر خویش به زیباترین صور خیال آن را به تصویر کشید. او در اشعار خود بر یادآوری عهد الست با تمام مظاهرش پافشاری می‌کند تا مشغول شدن به هواهای نفسانی انسان را به ورطه فراموشی و تباهی نکشاند. حافظ تنها راه رسیدن به شهود و رفع حجاب‌های نفسانی را رندی و مجاهدت در راه عشق می‌داند، او برای رسیدن به معشوق، از سرشتی که بر آن آفریده شده مدد می‌جوید تا به یاری فیض الهی از مرحله هبوط صعود نماید و در جام جهان نمای خویش عکس رخ جانان را مشاهده کند. این مقاله به بیان دیدگاه حافظ شیرازی - آینه دار جمال الهی - درباره عهد الست و ارتباط معنایی این عهد با چند مسئله عرفانی از جمله: فطرت، عشق و امانت الهی می‌پردازد.

واژگان کلیدی: عهد الست، فطرت، عشق ازلی، امانت الهی، حافظ.

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد رشته عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور
s.fadavi.65@gmail.com

۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور، گروه عرفان اسلامی
javaaba@gmail.com

تاریخ پذیرش

۹۴/۱/۲۸

تاریخ دریافت

۹۳/۷/۱۰

مقدمه

آیه آلست(اعراف/۱۷۲) با موضوع میثاق گرفتن خداوند از بندگان، محکم ترین و عمومی ترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته و حضرت علی (علیه السلام) نیز به آن اشاره کرده است و می فرماید: "لیستادوهم میثاق فطرته: پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند" (نهج البلاغه، خطبه ۱)، در این آیه خداوند می فرماید:

"وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ وَ (به خاطر بیابور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه برخویشتن ساخت (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویند: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم)» (اعراف/۱۷۲). «این آیه در حقیقت اشاره‌ای به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است و بحث‌هایی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه توحید استدلالی بوده است تکمیل می کند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷/۴)

البته آیات دیگری نیز وجود دارد که ارتباط موضوعی با آیه الست دارد مانند آیه ۶۰ سوره یس، آیه ۷ سوره مائده و آیه ۲۰ سوره رعد؛ در این آیات خداوند می فرماید:

"أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! (یس/۶۰)"، «یکی از مفاهیم آیه این است که عهد و پیمان الهی با سرشت و فطرت الهی همه انسان‌ها بر توحید و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، از انسان گرفته شده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۲۴/۱۸)

"وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الّٰذَى وَ اتَّفَقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَّعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، و پیمانی را که با تأکید از شما گرفت، آن زمان که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم» و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که خدا، از آنچه درون سینه‌هاست، آگاه است!" (مائده/۷)، «در این‌که منظور از این پیمان کدام پیمان است، دو احتمال وجود دارد، نخست پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام به طور

ضمنی با خدا بسته‌اند و دیگر پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش، هر کسی با خدای خود بسته است و همان است که گاهی از آن بنام «عالم ذر» تعبیر می‌شود.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۹۷/۴)

"الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ: آنها که به عهد الهی وفا می‌کنند، و پیمان را نمی‌شکنند." (رعد/۲۰)؛ «منظور از این عهد و میثاق، عهدی است که انسان در فطرت خود با خدای تعالی بسته است، که او را یگانه بداند، و بر اساس توحید و یکتایی او عمل نموده آثار توحید را از خود نشان دهند. این و عهد و میثاقی هم که به وسیله انبیاء و رسل و به دستور خدای سبحان از بشر گرفته شده، همه از فروع این میثاق فطری است، چون ادیان همه فطری‌اند.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۶۸/۱۱)

آیه الست، یکی از مهم‌ترین آیات قرآن است که توجه بسیاری از عرفا را به خود معطوف کرده است، حافظ نیز که از برجسته‌ترین عارفان عرصه سخنوری است با یادآوری عهد الست و پیام‌گذاری آن به وسیله مظاهر گوناگون، صحنه الست را به زیبایی به تصویر می‌کشد. «او که قرآن را در سینه داشته و آن را با چهارده روایت می‌خوانده و درس قرآن ورد شب‌های تارش بوده است، اصولاً با بهره‌گیری از توانایی هنری بی‌نظیر خود، جلوه‌ای از کلام غیب را به نمایش گذاشته است.» (اکرمی، ۱۳۷۴: ۱۹۲) انس و علاقه حافظ به قرآن و تأثیرپذیری او از قرآن مانند درج آیات و استفاده از مفاهیم آن بر کسی پوشیده نیست و به سادگی می‌توان دریافت که میان شعر حافظ و کلام غیبی پیوستگی لفظی و معنایی بسیار نزدیکی وجود دارد. به نقل از نصرالله پورجوادی: حافظ یکی از مهم‌ترین چهره‌هایی است که تقریباً بیشترین توجه را به موضوع «عهد الست» داشته است. و تا زیر و بم‌های این مسئله درک نشود، نمی‌توان اشاراتی را که حافظ در اشعارش به «عهد الست» کرده دریافت. بدین ترتیب بررسی و واکاوی موضوع «عهد الست» یکی از ضرورت‌های فهم آثار شاعری چون حافظ است.

در کتب حدیث، روایات متعددی مرتبط با آیه الست وجود دارد که متکلمان و مفسران قرآن بر آن استناد ورزیده‌اند؛ زیرا آیه الست مفهومی کلی را بیان می‌دارد و درباره جزئیات آن بحث نمی‌کند. عرفا نیز دیدگاه خاص خود را در این زمینه بیان داشته‌اند که به اختصار به آن‌ها اشاره خواهد شد. ولی تاکنون مقاله یا کتاب مستقلی که دیدگاه حافظ را درباره عهد الست بیان کند نگاشته نشده است، در این مقاله سعی شده است به این پرسش پاسخ

داده شود که دیدگاه و رهیافت حافظ درباره عهد الست چیست؟ و آیه الست چگونه در دیوان غزلیات او با آفرینش، فطرت، عشق و امانت الهی ارتباط معنایی می یابد؟ تاکنون عالم الست و میثاق الهی از جهات مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است، و رویکردهای متفاوتی درباره آن وجود دارد؛ که عبارتند از: رویکرد تفسیری، رویکرد کلامی و فلسفی، رویکرد روان‌شناختی و انسان‌شناختی و رویکرد عرفانی، (رودگر، ۱۳۸۴: ۵۰) هم‌چنین چند دیدگاه عمده درباره میثاق الست وجود دارد که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود:

دیدگاه نخست (نظریه دنیای پیشین): عامه اهل سنت آیه الست را به معنای ظاهری تفسیر کرده‌اند، در حالی که بعضی از مذاهب از جمله معتزله و قدریه منکر میثاق الست بودند. بر طبق این دیدگاه، عهد و پیمان الهی مربوط به عالمی قبل از عالم دنیا است، که به "عالم ذر" شهرت دارد، یعنی انسان‌ها قبل از آفرینش در این دنیا، در عالم ذر آفریده شدند و با خدای خود در یگانگی و ربوبیتش عهد و پیمان بستند و بعد به صلب آدم بازگشتند. (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۲۳) این عقیده رایج عامه اهل سنت و برخی شیعیان است و بیشتر تفاسیر نیز بر این عقیده تأکید دارند.

دومین دیدگاه (نظریه بیان واقع): برخی عهد و میثاق الهی را مربوط به این دنیا می‌دانند و معتقدند که عهد و میثاق خداوند در خلال این زندگی دنیوی اتفاق می‌افتد، به این معنی که، خداوند به وسیله عقل و وحی و با زبان انبیا از انسان میثاق گرفته است. طبق این دیدگاه، منشأ وحی همان موطن اخذ میثاق است. (سلطانی، ۱۳۸۹: ۹۵-۹۴) نظر این گروه بیشتر بر احادیث، روایات و عقل و استدلال منطقی متکی است، اغلب اهل تشیع چنین دیدگاهی دارند.

سومین دیدگاه (نظریه تمثیل): برخی بر این اعتقادند که آیه الست یک واقعیت طبیعی را به صورت تمثیل بیان می‌کند، یعنی اقرار به ربوبیت خداوند در نهاد و فطرت انسان به صورت یک حس ذاتی به ودیعه گذاشته شده و عقل نیز به صورت یک حقیقت خودآگاه بر این امر واقف است. بنابراین همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سوالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آن‌ها داده‌اند نیز به همین زبان است؛ زیرا انسان‌ها طوری آفریده شده‌اند که ذات آن‌ها از ابتدای خلقت، دلالت بر توحید و مصنوع

بودن خودشان دارد. (قرشی بنایی، ۱۳۷۷: ۴۲/۴-۴۰) بر اساس این دیدگاه، پیمان الست، یک پیمان فطری و تکوینی است؛ بر خلاف دیدگاه دوم که پیمان تشریحی بود. چهارمین دیدگاه (نظریه ملک و ملکوت): این دیدگاه بیشتر عرفا در خصوص عهد الست است، که برداشتی متفاوت از آنچه گروه‌های قبل داشته‌اند را ارائه می‌دهد. تعبیر این گروه بسیار پرشور، زیبا و فاقد هرگونه ظاهر بینی و عقل‌گرایی صرف است. در حقیقت این گروه، نظری جامع درباره میثاق الست یا عهد اولین دارند. به گفته جنید، در عالم ذرّ انسان وجودی جز وجود خدا نداشت و او خدا را دریافت بی‌آن‌که وجود نفسانی داشته باشد، و با فنا در خدا به بقا رسید. (کاظمی موسوی، ۱۳۷۴: ۷۶۶)

سابقه عهد الست در تصوف

تقریباً هیچ اثر عرفانی را نمی‌توان یافت که در آن سخنی از آیه الست و مناسبات آن به‌میان نیامده باشد. به‌طور کلی از همان قرن‌های اول، تعاریفی مبتنی بر آیات قرآن و احادیث در باب عهد الست در بین صوفیان وجود داشته است، ولی با ورود افکار نوافلاطونی در حدود اواسط قرن سوم موضوع میثاق یا عهد الست در میان بعضی از مشایخ صوفیه به‌گونه‌ای متفاوت و با رنگ و بویی عارفانه مطرح شد، و در قرن پنجم به‌طور گسترده در اشعار شاعران ظهور یافت. (سلطانی، ۱۳۸۹: ۹۴) یکی از قدیمی‌ترین منابعی که حدود اواسط قرن پنجم با موضوع عهد الست و دیدگاه‌های مختلف صوفیه در این‌باره تألیف شد، کتابی است با عنوان *علم‌القلوب*، که به غلط آن را به ابوطالب مکی نسبت داده‌اند. (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۲۹) گمان می‌رود که سهل بن عبدالله تستری، ابوالقاسم جنید و حسین بن منصور حلاج از نخستین عرفایی هستند که هر یک درباره عهد الست نظراتی داده و مطالبی نوشته‌اند. نظریات جنید و حلاج درباره میثاق الست مبنای اصلی نظریات صوفیان بعد از ایشان درباره این موضوع است، که در ضمن شرح آرا حافظ به نظریات ایشان نیز اشاره خواهد شد.

زمان و محل عقد میثاق الست

عامه مردم، مفسران و برخی از صوفیه بر این اعتقادند که عهد الست امری است که در گذشته و پیش از ورود انسان به این عالم، و در عالم روحانی رخ داده است. حتی برخی از مشایخ صوفیه مدعی بودند که پاسخ خود را کاملاً به‌یاد دارند؛ مانند سهل بن عبدالله

تستری، و بعضی نیز مانند بایزید بسطامی برای آن تاریخی هم ذکر کرده‌اند؛ (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۳۴-۳۵) اما علامه طباطبایی عقیده دیگری دارد که مطابق با نظر سایر عرفا از جمله جنید و حلاج است. ایشان که به نظریه ملک و ملکوت قایل بوده‌اند، معتقدند که انسان دارای دو وجهه است؛ یک وجه او به طرف دنیا (ملک) و وجه دیگر او به طرف خداوند (ملکوت) است؛ عالم ملکی او تدریجی است و به تدریج به فعلیت می‌رسد، به این معنی که به تدریج از قوه به فعل و از عدم به عرصه وجود پای می‌نهد، نخست به صورت ناقص ظاهر می‌شود و سپس رفته رفته تکامل می‌یابد، و در نهایت به سوی خدای خود باز می‌گردد؛ ولی عالم ملکوتی‌اش فعلی است؛ یعنی امری است غیرتدریجی که در همان اولین مرحله ظهورش همه چیز را دارا است و هیچ قوه‌ای که به طرف فعلیت سوقش دهد در آن نیست و او در عالم ملکوتی عهدی با خدا بسته است که فاقد تقدم زمانی است؛ زیرا عالم ملکوت نسبت به عالم ملک، فاقد هرگونه انفکاک و جدایی زمانی است، و تقدمی که بر آن دارد مانند تقدم "کن" بر "فیکون" می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۲۰/۸-۴۱۶)

دیدگاه حافظ نیز مطابق با نظریه ملک و ملکوت و آرا عرفای پس از قرن سوم است که توسط جنید و حلاج پایه گذاری شد. گرچه حافظ جزئیات عهد الست را شرح نمی‌دهد ولی در پیچ و خم سخن او می‌توان به برخی از دیدگاه هایش درباره عهد الست پی برد. او از روز الست به روز ازل که مسبوق بر ماده و فاقد زمان است تعبیر می‌کند. او عهد الست را میثاقی ازلی می‌داند که در عالم ملکوت بسته شده است. (کاظمی موسوی، ۱۳۷۴: ۷۶۴)

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سر نکشد و از سر پیمان نرود^۳
نبود چنگ و رباب و نبید و عود که بود گل وجود من آغشته گلاب و نبید^۴
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند^۵

۱. دیوان حافظ، غزل ۲۲۳

۲. همان، غزل ۲۳۸

۳. همان، غزل ۱۸۴

حافظ از روز الست با واژه "دوش" یاد می‌کند. (سلطانی، ۱۳۸۹: ۹۹) دوش نقطه تلاقی نور و ظلمت است؛ یعنی همان نقطه بی‌زمان که از آن به ازلیت تعبیر می‌شود، آن‌گاه که خدا بود و جز خدا هیچ نبود. (مجتبایی، ۱۳۸۵: ۲۶۰)

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند^۶
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند^۷

حافظ شناسان غزل اخیر را از شمار غزل‌های افلاکی و آسمانی حافظ می‌دانند. که در آن سحر به معنی تجلی نور ذات است بر اعیانی که بالقوه امکان ظهور دارند ولی بالفعل به ظهور نرسیده‌اند. (سازگار نژاد، ۱۳۸۱: ۱۶۴)

کیفیت تصدیق الست و مراتب ذریات

موضوع دیگری که درباره عهد الست مطرح می‌شود، دایره شمول این عهد و جوابی است که به پرسش "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" داده شده است؛ زیرا اکثر مفسران بر این باورند که پاسخ‌ها به این پرسش یکسان نبوده است و حتی برخی عنوان کرده‌اند که میثاق الست به گروه خاصی محدود می‌شود و خطاب "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" فاقد جامعیت است. در این جا به سه دیدگاه کلی که به جامعیت میثاق الست معتقدند اشاره می‌شود:

۱. عامه اهل سنت که قائل به نظریه دنیای پیشین هستند معتقدند که در پاسخ به پرسش "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" تفاوت در کیفیت بلی گفتن است؛ گروهی که از پهلوی راست آدم خارج شدند (ذریات سفید) با رغبت و از روی میل باطنی "بلی" گفتند؛ ولی گروه دیگر که از پهلوی چپ آدم خارج شدند (ذریات سیاه) با اکراه به صورت ظاهری پاسخ "بلی" دادند. (مقدسی اردبیلی، ۱۳۸۷: ۲۱۱) به‌همین دلیل افراد از نظر مراتب ایمانی باهم متفاوت هستند. همچنین نقل کرده‌اند که حسن بصری دائماً در حال گریه و اندوهگین بود؛ زیرا نمی‌دانست که به پرسش "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" چه پاسخی داده است. (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۳۱-۳۰)

۴. همان، غزل ۱۸۴

۵. همان، غزل ۱۸۳

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۱۹۳

۲. هم چنین گروهی از مفسران شیعی، نظری متفاوت با گروه قبل دارند، که به طور نمونه به نظر ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی اشاره می‌شود. قمی در تفسیر خود بیان می‌دارد که تفاوت ذریات در برابر پروردگار ناشی از تفاوت در مراتب قرب است؛ یعنی برخی از ذریات به او نزدیک‌تر و برخی دورترند، و ملاک تقسیم‌بندی او مقامات معنوی افراد است نه رنگ ذریات. (قمی، ۱۳۶۳: ۲۴۶)

۳. عقیده‌ای که بیشتر مورد قبول صوفیه واقع شده است این است که در میثاق الست، تمام ذریات مورد خطاب واقع شدند و همه پاسخ "بلی" دادند؛ گرچه کیفیت پاسخ‌گویی یکسان نبوده است. در این میثاق همان‌طور که خطاب از جانب پروردگار بوده، استماع و پاسخ آن نیز از جانب ذریاتی است که به وجود پروردگار موجود بوده‌اند، اما ادراک آن‌ها الهی است؛ یعنی با گوش الهی می‌شنوند و با زبان الهی پاسخ می‌گویند. (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۳۸) علامه طباطبایی که یکی از موافقان چنین عقیده‌ای است که نظر خود را درباره خطاب و تصدیق الست چنین بیان می‌دارد:

"در نشات ملکوتی آحاد موجود در آن، محجوب از پروردگار خود نیستند، و در آن نشات وحدانیت پروردگار را در ربوبیت مشاهده می‌کنند، و این مشاهده از طریق مشاهده نفس خودشان است نه از طریق استدلال، بلکه از این جهت است که از او منقطع نیستند، و حتی یک لحظه او را غایب نمی‌بینند، و لذا به وجود او و به هر حقی که از طرف او باشد اعتراف دارند. آری، قذارت شرک و لوث معصیت از احکام این نشات دنیایی است، نه آن نشات، آن نشات قائم به فعل خدا است، و جز فعل خدا کس دیگر فعلی ندارد." (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۲۰/۸-۴۱۶)

یکی از اشکالاتی که بر آرا صوفیه در خصوص عهد الست وارد می‌شود این است که، چگونه ممکن است در نشئه ملکوتی که جز خداوند کسی فعلی ندارد، کفر و نفاق راه یابد و کیفیت پاسخ‌گویی متفاوت باشد؟ ابوالحسن دیلمی در قرن چهارم این پرسش را با ظرافتی خاص پاسخ می‌گوید. به باور او، صوفیه تفاوت کیفیت "بلی" گفتن را نشانه کفر یا ایمان ذریات نمی‌دانند؛ بلکه این تصدیق را نشانه محبت می‌دانند. او به جای مفهوم ایمان، محبت را جایگزین می‌کند و برای آن مراتبی قائل است که به سرشت مخاطبان و مجاهدت و ریاضت ایشان بستگی دارد (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۴۳)

و اما حافظ؛ او دارای ابیات بسیاری است که در آن به سرنوشت یا سابقه ازلی اشاره کرده است، از اشعاری با این مضمون می‌توان چنین نتیجه گرفت که حکم ازلی بر اساس نوع کیفیت تصدیق جاری می‌شود و یکی را راهی خرابات و دیگری را صومعه نشین می‌کند.

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود	کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد ^۸
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم	اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد ^۹
حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است	بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود ^{۱۰}

همچنین حافظ در جای جای دیوان خود به این مهم اشاره می‌کند که آدمی در نحوه تقسیم سرنوشت ازلی خود هیچ نقشی نداشته است. و نتیجه چنین تفکری این است که در نشئه ملکوتی جز خداوند کسی فعلی ندارد، که بخواهد پاسخی دهد و براساس کیفیت تصدیقش سرنوشت ازلی خود را رقم بزند.

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند	گر اندکی نه به وفق رضاست خرده‌مگیر ^{۱۱}
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند	در دایره قسمت اوضاع چنین باشد ^{۱۲}

باید به این نکته توجه داشت که گرچه حافظ دم از قسمت ازلی می‌زند، ولی حصول درجات معرفتی را بدون تلاش و تحمل رنج بسیار میسر نمی‌داند؛ زیرا این هم حکم بلایی است که از ازل بر ما بسته شده است، پس "بلا" (آزمون) با "بلی" رابطه نزدیکی دارد، که در بخش عهد امانت به این موضوع پرداخته می‌شود.

مقام عیش میسر نمی شود بی‌رنج	بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست ^{۱۳}
بس گل شکفته می شود این باغ را ولی	کس بی بلای خار نچیده است از او گلی ^{۱۴}

۶. دیوان حافظ، غزل ۱۶۱

۷. همان، غزل ۱۱۱

۸. همان، غزل ۲۰۵

۹. همان، غزل ۲۵۶

۱۰. همان، غزل ۱۶۱

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۱۹۵

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول آخر بسوخت جانم در کسب این فضایل^{۱۵}

باده الست

مسئله عشق از بنیادی‌ترین مسائل در عرفان و تصوف اسلامی است، و "ازلیت عشق" از نخستین موضوعاتی است که در گسترش این مفهوم نقش به‌سزایی داشته است. آغاز پیدایش این عقیده در تصوف به پیش از پیدایش شعر صوفیانه باز می‌گردد. البته تا پیش از قرن پنجم واژه ازلیت عشق در آثار صوفیه وجود نداشت و از آن به محبت قدیم یاد می‌شد. کتاب *عطف الألف المألوف علی اللام المعطوف* که در قرن چهارم توسط ابوالحسن دیلمی تألیف شده است، نخستین اثر جامعی است که در مورد محبت و اقسام آن سخن می‌گوید. در قرآن نیز عین لفظ عشق نیامده است ولی از الفاظ دیگری با همان مفهوم؛ مانند حبّ و ودّ سخن به میان آمده است. پس از قرن پنجم رفته رفته واژه عشق در میان آثار صوفیه مطرح شد به‌ویژه در آثار عرفای اهل خراسان مانند احمد غزالی؛ او یکی از نخستین کسانی بود که با استناد به آیه ۵۴ سوره مائده "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ" و تقدم محبت خداوند که پیش از او بایزید بسطامی به آن اشاره کرده بود، عشق را با ازلیت پیوند داد.

واضح است، عشقی که سابقه آن به عهد الست باز گردد، آغازگر آن هم خداوند خواهد بود، و ورود چنین نظریه‌ای در عرفان، بر ادبیات عرفانی تأثیر شگرفی نهاد و موجب شد تا واژگان دارای معانی مجازی و الفاظ عاشقانه و رمزگونه جدیدی در آثار عرفا ظهور یابد؛ مانند: می، باده، شراب، زلف، خال و غیره.

سنایی مهم‌ترین شاعری است که از الفاظ استعاری در شعرش استفاده نمود، و "باده" و "می" را به معنای عشق به کار برد؛ ولی تا پیش از عطار هیچ کس از واژه باده الست استفاده نکرده بود. عطار نقش بسزایی در ساخت ترکیببات جدید و رواج آن در میان شعرای بعد از خود داشته است. (پورجوادی، ۱۳۷۱: ۲۸)

۱۱. دیوان حافظ، غزل ۲۵

۱۲. همان، غزل ۴۶۵

۱۳. همان، غزل ۳۰۷

ما ز خرابات عشق مست الست آمدیم نام بلی چون بریم چون همه مست آمدیم
پیش ز ما جان ما خورد شراب الست ما همه زان یک شراب مست الست آمدیم^{۱۶}

سعدي نیز که اساس مذهب او عشق است به نقل از پورجوادی، از عشقی سخن می‌گوید که در ازل با جان آدمی پیوند یافته است و چون به این جهان می‌آید به درد فراق مبتلا می‌شود، و خمار جامی دیگر می‌شود.

مگر بویی از عشق مستت کند طلبکار عهد الستت کند
به پای طلب ره بدان جا بری وزان جا به بال محبت پری^{۱۷}

بسیاری از عرفا معتقدند که این عشق و شیفتگی ازلی ناشی از مشاهده مستقیم معشوق (حق) در روز الست است، و این تجلی را عامل کشت بذر محبت در جان آدمیان می‌دانند. به طور مثال مولانا تجلی حق را در روز الست شرابی می‌داند که جان آدمیان را شیفته و از خود بی خود نمود، و چون آدمی مزه آن شراب ازلی را چشیده است در این دنیا نیز در جستجوی آن باده ازلی است. (سلطانی، ۱۳۸۹: ۱۱۸)

روح آن کس کاو به هنگام الست دید رب خویش و شد بی خویش و
او شناسد بوی می کاو می بخورد مست چون نخورد او می نداند بوی کرد^{۱۸}

حافظ با تأثیرپذیری از آیات قرآن و ریختن مفاهیم آن در قالب واژگان نمادین که معنای اصلی آن‌ها فراموش شده و مفهوم جدیدی به خود گرفته‌اند، انقلاب بزرگی در غزلیات فارسی ایجاد کرد. او با استفاده از واژگان و مفاهیم اسطوره‌ای چون: می، ساقی، رند، ساغر، باد صبا و غیره و نیز اقتباس از مفاهیم شعر پیشینیان، غزل عارفانه را به غزل عاشقانه پیوند زد. (خرمشاهی، ۱۳۶۸: ۱۵-۱۱)

۱۴. دیوان عطار، غزل ۶۰۵

۱۵. بوستان سعدي، سرآغاز

۱۶. مثنوی مولانا، ۱۶۶۸/۲-۱۶۶۷

_____ تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۱۹۷

در خصوص عهد الست در دیوان حافظ باید به این نکته اشاره شود، که به ندرت پیش می‌آید در اشعار حافظ سخن از "ازلیت" به میان بیاید در حالی که اشاره‌ای به "شراب" و مترادفات آن نشده باشد؛ زیرا او سرآغاز پیدایش عشق را در عهد الست می‌داند، آن‌گاه که جرعه‌ای از جام عشق در کام عاشق ریخته می‌شود، آن یک جرعه او را چنان مست می‌کند که تا ابد مستی او کاستی نخواهد گرفت، (مستشاری، ۱۳۷۰: ۱۰۰) و تمام ذریات برحسب استعداد و متناسب با جام وجودی خویش از آن شراب ازلی عرفانی سیراب خواهند شد. (شوقی نوبر، ۱۳۸۴: ۱۶۵)

در ازل داده‌ست ما را ساقی لعل لب
جرعه‌جامی که من مدهوش آن جامم
هنوز^{۱۹}
آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
هر دم پیاله یار و خط دلبر آمدی^{۲۰}
مرا از ازل عشق شد سرنوشت
قضای نوشته شاید
سترده^{۲۱}

حافظ عقیده خود را مبنی بر این که خداوند از ذریات پیمان گرفت تا او را عاشقانه پرستش کنند، چنین بیان می‌دارد که تنها عاشق پیشه‌گان هستند که بر پیمان خود وفادار می‌مانند، و از این عاشقان و عارفان کامل با نام "رند" یاد می‌کند و "رندی" را به عنوان پیشه خود بر می‌گزیند. در حقیقت "رندی" در شعر حافظ طریقت خاصی است که بر پایه عشق و مستی و بلاکشی استوار شده است و "رند" عاشقی پاکباز و بلاکش است که بر این طریقت گام نهاده است. (شوقی نوبر، ۱۳۸۴: ۱۳۷)

روز نخست چون دم از رندی زدیم و عشق
شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم^{۲۲}

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمود
هر آن قسمت که آن جارفت از آن افزون نخواهد شد^{۲۳}

۱۷. دیوان حافظ، غزل ۲۶۵

۱۸. همان، غزل ۴۳۹

۱۹. اشعار منتسب به حافظ

۲۰. دیوان حافظ، غزل ۳۷۲

اساساً منظور عرفا از نوشیدن شراب چیزی جز شنیدن خطاب "أَسْتُ بِرَبِّكُمْ" و مست شدن وجود آدمی نیست، پس موضوع دیگری که در کنار آیه الست مطرح می‌شود، جریان آفرینش نسل آدم است؛ در نتیجه پیوندی میان خطاب "کن" در آیه "کن فیکون" و خطاب الست ایجاد می‌شود، و چون وجود از ریشه "وجد" است، پس آفرینش نمودی از آن مستی و وجد ازلی است. (آسیابادی و اسماعیل زاده مبارکه، ۱۳۹۰: ۱۹۶)

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش بر همه عالم زد
جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد^{۲۴}

حافظ با استناد به حدیث قدسی "كُنْتُ كُنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ" (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴۴/۸۴) تجلی اسماء و صفات خداوند را که در ذات او هم‌چون گنجی مخفی هستند به پیدایش عشق تعبیر می‌کند، بنابراین اساس آفرینش بر پایه عشق بنا شده است و خداوند به واسطه علم ازلی خود عاشق ازلی و از حیث حسن ازلی معشوق ازلی است. (شوقی نوبر، ۱۳۸۴: ۷۶)

عهد امانت

یکی از مضامین مهم شعر عاشقانه فارسی، که رابطه بسیار نزدیکی با عهد الست دارد، "بار امانت" است که خداوند در آیه ۷۲ سوره احزاب به آن اشاره کرده است:
"إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا: به‌راستی ما امانت خود را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، ولی آنها سرباز زدند و از این که آن بار سنگین را بگیرند، امتناع کردند و از آن هراسناک شدند، اما انسان آن را برعهده گرفت، چرا که او ستمکار و نادان بود" (احزاب/۷۲)

اصطلاح "بار امانت" از قرن ششم به تدریج وارد ادبیات و تفاسیر عرفانی شد، و اغلب در کنار مفاهیمی مانند: بار غم، بار درد، بار اندوه، بار عشق و غیره به کار رفته است. در نزد عرفا از مهم‌ترین عللی که عهد الست را به عهد امانت پیوند می‌زند؛ هم زمانی این دو

۲۱. همان، غزل ۱۶۵

۲۲. همان، غزل ۱۵۲

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۱۹۹

رویداد مهم (ازلایت عهد الهی)، قبول مسئولیت و تن دادن به رنج‌ها (ارتباط بلی و بلا)، و بلی گفتن شتاب زده از سرِ وجد و مستی (عشق ورزی) می‌باشد. (علمی و تسلیمی پاک، ۱۳۸۹: ۱۳۱-۱۲۳)

حافظ عهد الست را میثاقی عاشقانه می‌داند که در آن ذریات با "بلی" گفتن به حقانیت و ربوبیت خداوند اقرار کردند و با او میثاق عشق بستند، و این عشق نمی‌تواند از بلا جدا باشد.

مقام عیش میسر نمی‌شود بی‌رنج	بلی به حکم بلا بسته اند عهد الست ^{۲۵}
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست	عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد ^{۲۶}
روندگان طریقت ره بلا سپرند	رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز ^{۲۷}

"يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ای انسان! مسلماً تو در راه پروردگارت رنج فراوان می‌کشی، پس او را ملاقات خواهی کرد"، (انشقاق/۶) انسان با تحمل بار غم عشق مسیری را پیش می‌گیرد که سرانجام آن وصول به بارگاه معشوق و ملاقات با اوست. عاشق برای رسیدن به معشوق ازلی، خود را از بند تمام هواهای نفسانی رها می‌کند تا دل خویش را در مذبح عشق قربانی کند و نقاب از رخ یار برکشد. (مستشاری، ۱۳۷۰: ۵۸)

سرّ خدا که در تتق غیب منزویست مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم^{۲۸}

انسان در عهد الست با خدای خویش عهد بسته که امانتش را که به تعبیر حافظ همان "بار غم عشق" است، به سر منزل مقصود برساند؛ زیرا آن را هدیه‌ای از سوی محبوب می‌داند و بی‌تردید در این راه متحمل دردها و رنج‌های بسیاری خواهد شد؛ ولی انسان با

۲۳. دیوان حافظ، غزل ۲۵

۲۴. همان، غزل ۱۵۹

۲۵. همان، غزل ۲۵۸

۲۶. همان، غزل ۳۷۵

وجود این که بر سختی راه و دام‌های بلایی که در مسیر حرکت اوست آگاه است، باز هم این بار را بر دوش می‌کشد و تقاضای استمرار این غم را دارد؛ زیرا او مست باده ازلی است و از شخص مست جز مستی انتظاری نمی‌رود، و به‌همین دلیل حافظ از "ظلوماً جهولاً" به دیوانگی تعبیر می‌کند (مجتبایی، ۱۳۸۵: ۲۲۲) و از ساقی طلب باده بیشتری می‌کند تا تحمل سختی‌های راه بر او آسان‌تر شود. (شوقی نویر، ۱۳۸۴: ۸۱)

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند^{۲۹}
ساقیا لطف نمودی قدحت پرمی باد که به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد^{۳۰}

ارتباط عهد الست و فطرت

"فطرت" موضوعی است که مورد توجه بسیاری از مفسران، فلاسفه و عرفا قرار گرفته است، و خداوند در چندین سوره از قرآن کریم به واژه فطرت و مشتقات آن اشاره نموده است، مانند آیه ۳۰ سوره روم "فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: فطرتی که خداوند همه را بدان فطرت، بیافریده است." چون پرداختن به تمام دیدگاه‌های موجود در این زمینه از حوصله بحث خارج است، تنها به ذکر چند دیدگاه بسنده می‌شود.

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه فطرت را با عهد الست یکی دانسته و چنین بیان می‌دارند که "پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنن^{۳۱}". (نهج البلاغه، خطبه ۱) ابوحامد غزالی نیز "بلی" گفتن آدم را در آیه الست همان وجود ایمان در فطرت و سرشت انسان‌ها در آیه فطرت می‌داند، زیرا او تفسیر متفاوتی از آیه الست دارد و عالم ذر و اقرار ذریات را نفی می‌کند. (غزالی، ۱۳۸۳: ۳۱)

برخی از عرفا مانند سهل بن عبدالله تستری و جنید بغدادی فطرت را امری ازلی دانسته‌اند که جایگاه آن در باطن انسان است. آن‌ها فطرت را اقرار به توحید و ربوبیت خداوند می‌دانند که با میثاق الست ارتباط دارد. (پورجوادی، ۱۳۸۱: ۵۰) خواجه عبدالله انصاری به نقل از جنید نخستین وجه از پنج وجه "علم بالله" را "علم بالفطره" معرفی

۲۷. دیوان حافظ، غزل ۱۸۴

۲۸. همان، غزل ۱۶۶

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۲۰۱

می‌کند. او هم چنین جمله ای از ابومنصور معمر اصفهانی نقل می‌کند مبنی بر این که معرفت سه چیز است و نخستین آن معرفت فطرت است که قائم به شرط اثبات توحید می‌باشد. (انصاری هروی، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۶۰) جنید و معمر اصفهانی دیدگاهی معرفتی نسبت به مسئله فطرت دارند؛ ولی غزالی فطرت را ایمانی می‌داند که در سرشت و خلقت انسان ایجاد شده است.

حافظ معتقد است که فطرت، فیض الهی ازلی و استعداد ذاتی است که موجب آشنایی انسان با خداوند و ایجاد انگیزه برای شناخت او و رسیدن به مقامات عالی کمال می‌شود. این موهبت ازلی و کشش ذاتی نسبت به خداوند با سرشت آدمی عجین شده است، و تحفه‌ای است که در روز الست به او ارزانی داشته‌اند. (کاظمی موسوی، ۱۳۷۴: ۷۷۲)

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ
و گرنه تا به ابد شرمسار خود
به رحمت سر زلف تو واثقم و ر نه
باشم^{۳۲}
فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست
کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن^{۳۳}
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی^{۳۴}

حافظ که از مفهوم فطرت با عنوان سابقه یا سرشت ازلی در شعر خود یاد می‌کند، قائل است به این که فطرت همان سرشتی است که انسان بر اساس آن آفریده شد تا بتواند میثاق عشقی را که در روز الست با خداوند بسته است تجدید کند. حافظ که نگرشی عارفانه-عاشقانه نسبت به مسائل پیرامون خود دارد فطرت انسان را بر عشق می‌داند، عشقی که میراث عهد الست است.

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر
کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد^{۳۵}
می خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار
این موهبت رسید ز میراث فطرت^{۳۶}

۳۱. دیوان حافظ، غزل ۳۳۷

۳۲. همان، غزل ۳۹۳

۳۳. همان، غزل ۴۳۹

۳۴. همان، غزل ۱۶۱

۳۵. همان، غزل ۳۱۳

برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگسیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست^{۳۷}

یادآوری عهد الست

عاملی که باعث می‌شود عهد الست یکی از بنیادی‌ترین مسائل عرفانی برای عرفا باشد، علاوه بر ارتباط معنایی با برخی مسائل مهم عرفانی، یادآوری این عهد نخستین است، زیرا دنیا هم چون حجابی است که موجب می‌شود انسان عهد ازلی که با خداوند بسته است فراموش کند و این در حالی است که اگر روز الست را به یاد بیاورد به کمال و سعادت ابدی دست یافته است. پس اولیا خدا مانند انبیا یادآوری این عهد را از وظایف خود می‌دانند.

تو بستی عقد عهد بندگی دوش
ولی کردی به نادانی فراموش
کلام حق بدان گشته است منزل
که یادت آورد از عهد اول^{۳۸}

عین القضاة همدانی معتقد است که انسان ذاتاً عاشق است ولی عاشقی مبتدی است و عشقی که در نهاد او جای دارد خام و ناپخته است. او گام در دنیای حجاب‌ها می‌گذارد در حالی که عهد و میثاق ازلی خود را فراموش کرده است. در مانده و متحیر می‌شود و پیوسته در حال حزن و اندوه است تا زمانی که به مجاهدت بپردازد و آن عهد را به یاد آورد. (عین القضاة، ۱۳۷۳: ۳۲)

احمد غزالی میان عشق و خطاب "الست بر بکم" رابطه زیبایی برقرار می‌کند و بر اهمیت تلاش برای رهایی از پرده‌ها و حجاب‌هایی که بر دل افکنده شده تأکید می‌کند. "بارگاه عشق ایوان جان است که در ازل ارواح را داغ "الست بر بکم" آن جا باز نهاده است. اگر پرده‌ها شفاف افتد، او نیز از درون حجب بیرون آید، و اینجا سرّی بزرگ است که عشق این حدیث از درون بیرون آید، و عشق خلق از برون در درون رود، اما پیدا است که تا کجا تواند رفت، نهایت او تا شغاف است که قرآن در حق زلیخا بیان کرد: "قد شغفها حُباً"^{۳۹} و شغاف پرده بیرونی دل است و دل وسط ولایت است و منزل اشراق عشق، تا بدو

۳۶. همان، غزل ۲۶

۳۷. گلشن راز، بخش ۲۷

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۲۰۳

بود و اگر تمام حجابها برخیزد و نفس نیز در کار آید، اما عمری باید در این حدیث تا نفس در راه عشق آید، مجال دنیا و خلق و شهوات و امانی در پرده‌های بیرونی دل بود، نادر بود که به دل رسد و خود هرگز نرسد." (غزالی، ۱۳۸۵: فصل ۳۳)

حافظ سعی در زیبا زیستن و رندی و مستی دارد و وقت را غنیمت می‌شمرد تا جهان ازل را به ابد پیوند زند، و برای این مهم قائل به مدد فیض الهی است؛ زیرا معشوق ازلی حسنش لبریز و ذاتش در طلب دامنی است که آن را از فضل و احسان خویش پر کند و هرکس به اندازه همت و لیاقت خود از آن فضل عظیم بهره می‌برد. (مستشاری، ۱۳۷۰: ۵۷)

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی فرصتی دان که زمان این همه نیست^{۴۰}
گوهر پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود^{۴۱}

فیض الهی گرچه عام است ولی گوهر پاک می‌خواهد که آن را دریابد؛ زیرا فیض و فضل خداوند جاری و جاودانه در بستر و مجرای فطرت و سرشت انسان قرار دارد.

به‌یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد^{۴۲}
حقا کز این غمان برسد مژده امان گر سالکی به عهد امانت وفا کند^{۴۳}

حافظ رهایی از غم و اندوه این جهان را معلول وفا داری به عهد الست می‌داند، و معتقد است که تنها با خراب کردن بنیاد عنانیت و خودپرستی است که می‌توان آن عهد ازلی را تجدید کرد، و تمام دغدغه او نگاه داشتن امانت ازلی و عهدی است که با زلف گره‌گشای یار بسته است. او عاشقی را آسان می‌داند اگر بتوان امانت الهی را از دستبرد هوی و هوس ایمن نگاه داشت. (حافظ شیرازی، ۱۳۹۲: ۶۶۱)

گر امانت به سلامت ببرم باکی نیست بی دلی سهل بود گر نبود بی دینی^{۴۴}

۳۸. دیوان حافظ، غزل ۷۴

۳۹. همان، غزل ۲۲۷

۴۰. همان، غزل ۱۳۵

۴۱. همان، غزل ۱۸۶

نتیجه گیری

با ورود مفهوم عهد الست در آثار بزرگان عرفان اسلامی، سیر معنایی این مفهوم که محدود به شکل ظاهری آن در صدر اسلام بود، تغییر یافت و با عشق ازلی درهم آمیخت و مکتبی به نام مکتب عشق بر اساس همین عهد شکل گرفت. گرچه در ابتدا موضوع عهد الست تنها اقرار به حقانیت و ربوبیت خداوند بود ولی رفته رفته با مسائل عرفانی دیگر هم چون آفرینش، هستی شناسی، فطرت، عشق، شهود، امانت الهی و استماع کلام ارتباط معنایی یافت.

علت اهمیت عهد الست نزد عرفا، رویکرد انسان به اصل خویش و یادآوری عهد الست می باشد که نتایج گوناگون و البته زیبایی را در پی دارد، که مهم ترین آن بازگشت و رجعت به فطرت خویشتن است، فطرتی که مجرای فیض الهی است؛ زیرا انسان پس از هبوط در عالم ماده عهد نخستین و دیدار اولین خود را فراموش می کند و از حقایق فطرت خود غافل می شود.

توانمندی حافظ در معماری سخن گرچه بسیار حائز اهمیت است ولی آن چه اشعار او را متمایز می کند مفاهیم قرآنی و معانی ژرفی است که در لابه لای ابیاتش نهفته است. یکی از این مفاهیم که مهم ترین بازتاب را در اشعار او داشته است آیه الست است. حافظ بر یادآوری عهد الست با تمام مظاهرش پافشاری می کند تا مشغول شدن به هواهای نفسانی انسان را به ورطه فراموشی و تباهی نکشاند. او تنها راه رسیدن به شهود و رفع حجاب های نفسانی را مجاهدت در راه عشق و رندی می داند. او برای رسیدن به معشوق از سرشتی که بر آن آفریده شده مدد می جوید تا به یاری فیض الهی از مرحله هبوط صعود نماید و در جام جهان نمای خویش عکس رخ جانان را مشاهده کند.

اساس دیوان اشعار حافظ بر عشق استوار است، آن گاه که از عشق سخن می گوید جز به زبان فطرت خویش سخنی نگفته است و چون گفتار او منطبق با فطرت اوست و تمام انسان ها بر یک فطرت آفریده شده اند، اشعار حافظ همیشه برای خواننده حسی آشنا را ایجاد می کند و بر ضمیر دل او می نشیند، و این مهم ترین علت مطابقت اشعار حافظ با

_____ تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۲۰۵

احوال مختلف خواننده و ماندگاری اشعار و نام او در همه اعصار است، و حافظ خود این مهم را به زیبایی بیان می‌دارد که:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

آسیابادی، علی محمدی و اسماعیل زاده مبارکه، مرضیه. ۱۳۹۰. «الست در غزلیات شمس و شبکه روابط معنایی آن با آفرینش، ذکر و سماع». انتشارات ادیان و عرفان مطالعات عرفانی. شماره سیزدهم. کاشان. ۱۸۵-۲۱۰.

اکرمی، میرجلیل. ۱۳۸۴. «دولت قرآن و اسلوب بیان در شعر حافظ». نشریه فلسفه و کلام دانشگاه فردوسی. شماره ششم. مشهد. ۲۱-۴۰.

انصاری هروی، خواجه عبدالله. ۱۳۸۶. طبقات الصوفیه. مقدمه و تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: انتشارات توس

پورجوادی، نصرالله. ۱۳۸۱. دو مجدد (پژوهش‌هایی درباره فخر رازی و محمد غزالی)؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

-----، -----، ۱۳۷۱. «عشق ازلی و باده الست». فصل‌نامه نشر دانش. شماره ۶۹. تهران. ۳۲-۲۶.

خرمشاهی، بهالدین. ۱۳۶۸. حافظ شناسی. تهران: انتشارات پرواز.

رودگر، محمدجواد. ۱۳۸۴. «یادکردی از عهداول (بازشناسی عالم ذر با رویکرد تفسیری)». محمد جواد رودگر. نشریه فلسفه و کلام «قبسات». شماره ۳۶. ۱۴۹-۱۷۲.

زمانی، کریم. ۱۳۹۱. شرح جامع مثنوی معنوی. تهران: انتشارات اطلاعات.

سازگار نژاد، جلیل. ۱۳۸۱. حافظ پژوهی. شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.

سلطانی، منظر. ۱۳۸۹. «بررسی مفهوم الست از دیدگاه عارفان تا قرن هشتم ه.ق». دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۶۸. ۹۱-۱۲۸.

شبستری، محمود عبدالکریم. ۱۳۸۲. گلشن راز. کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی.

شوقی نوبر، احمد. ۱۳۸۴. حافظ عاشقی رند و بی‌سامان (وضع روزگار، اندیشه و شعر حافظ). تبریز: انتشارات نشر شایسته.

تجلی آیه "الست" در غزلیات حافظ شیرازی (۲۰۶-۱۸۴) ۲۰۷

شیرازی، خواجه حافظ. ۱۳۹۲. **دیوان غزلیات مولانا شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی**. به کوشش خلیل خطیب. تهران: انتشارات صفی علیشاه.

سعدی. ۱۳۸۵. **بوستان سعدی**. متن کامل و تصحیح منصور مهرنگ. تهران: انتشارات دستان.

طباطبایی، محمد حسین. ۱۳۷۴. **تفسیر المیزان**. انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم. ۱۳۸۴. **دیوان عطار**. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

علمی، قربان و تسلیمی پاک، یونس. ۱۳۸۹ «زمینه‌های شکل‌گیری دو اصطلاح در ادبیات عرفانی «عهد امانت» و «بار امانت»، انتشارات ادیان و عرفان **مطالعات عرفانی**، شماره دوازدهم. ۱۴۲-۱۲۱.

عین القضاة، عبدالله بن محمد. ۱۳۷۳. **تمهیدات**. تهران: انتشارات منوچهری.

غزالی، احمد بن محمد. ۱۳۸۵. **السوانح فی العشق**. تهران: انتشارات منوچهری.

غزالی، محمد بن محمد. ۱۳۸۳. **کیمیای سعادت**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

قرشی بنایی، علی اکبر. ۱۳۷۷. **تفسیر احسن الحدیث**. تهران: مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت.

قمی، علی بن ابراهیم. ۱۳۶۳. **تفسیر القمی**. قم: انتشارات دارالکتاب.

کاظمی موسوی، احمد. ۱۳۷۴. «حافظ در یادآوری عهد الست». نشریه ادبیات و زبان‌ها **ایران شناسی**، شماره چهارم. ۷۶۲-۷۷۸.

مجتبایی، فتح الله. ۱۳۸۵. **شرح شکن زلف بر حواشی دیوان حافظ**. تهران: انتشارات سخن.

مجلسی. محمد باقر بن محمد تقی. ۱۴۰۳. **بحار الانوار**. جلد ۸۴. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مستشاری، مهدی. ۱۳۷۰. **تفسیر غزلیات حافظ** (شاعری که باید از نو شناخت). جلد دوم. مشهد: انتشارات مؤلف،
مقدسی اردبیلی، احمد بن محمد. ۱۳۸۷. **اصول دین**. قم: انتشارات بوستان کتاب.
مکارم شیرازی، ناصر. ۱۳۷۴. **تفسیر نمونه**. تهران: انتشارات دار الکتب الاسلامیه.